



تقریر درس امامت در قرآن آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۰۱	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۲ / ۱۹
عنوان اصلی	امامت در قرآن					
عنوان ۱	تعریف متکلمین از امامت و نقد آن					
عنوان ۲	آغاز تفکیک بین دین و دنیا نزد اهل سنت					
عنوان ۳	تعریف جامع از امامت					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

با توکل بر خدای متعال و تمسک به ذیل عنایت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در این ایام آتی و از امروز بحث «امامت در قرآن» را شروع می‌کنیم که البته در این ایام، بیشتر به مفهوم امامت در قرآن، و خصوصیات و ویژگی‌های امامتی که در قرآن مطرح است، می‌پردازیم و به شکلی می‌توان عنوان بحث را «مفهوم امامت در قرآن کریم» دانست.

اینکه بحث مفهوم امامت در قرآن کریم را انتخاب کردیم، به دلیل این است که در تفسیر امامتی که در قرآن کریم آمده، اختلافاتی وجود دارد که بیشتر ناشی از مدارس غیر مذهب اهل بیت علیهم السلام است؛ وگرنه در مذهب اهل بیت علیهم السلام، چنین اختلافی وجود ندارد. مدارس غیر از مدرسه اهل بیت علیهم السلام در مفهوم امامت در قرآن کریم، معانی خاصی مطرح کرده‌اند که همانطور که روشن خواهد شد، با خود قرآن کریم، و همچنین با احادیث متواتره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سازگار نیست. از طرفی در روایات وارده از ائمه معصومین علیهم السلام و بلکه در خود آیات کریمه قرآن، معنایی دقیق و روشن برای امامت، مطرح شده که باید در پی تحدید و تعیین آن باشیم.

تعریف متکلمین از امامت و نقد آن

کلامیونی که به مبحث امامت، وارد شده‌اند، امامت را این چنین تعریف کرده‌اند که:

«الإمامة ریاسة عامة فی أمور الدین والدنیا لشخص من الأشخاص نیابة عن النبی صلی الله علیه و آله»؛

امامت، ریاست عامه در امور دنیا و دین است. اما این تعبیر فی نفسه به لحاظ شمول و جامعیت و مانعیت، تعریف بدی نیست و ما هم در بحث کلامی فنی، با آن، معارض نیستیم؛ اما یکی - دو مطلب در رابطه با همین تعریف، نیاز به توضیح دارد.

۱. این تعریف علامه حلی رحمته الله است. ر.ک: الإمامة فی أهمّ الكتب الكلامية و عقيدة الشيعة الإمامية؛ ص ۴۴.

مطلب اول: در قرآن کریم و در غالب روایات وارده از معصومین علیهم السلام دوگانه «دنیا و دین» نداریم؛ اما دوگانه «اولی و آخرت» و «اولی و عقبی» و «دنیا و آخرت» داریم. در قرآن کریم نداریم که دین در مقابل دنیا قرار داده شده باشد؛ اما ﴿فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى﴾^۱ داریم. به هر حال، دو نشئه وجود دارد: یکی نشئه اولی که از آن به «نشئه دنیوی» تعبیر می شود و دیگری نشئه عقبی که از آن به «نشئه اخروی» نام برده می شود.

اگر در قرآن کریم، «دنیا» گفته می شود، به معنای دنیای در مقابل دین نیست؛ بلکه بیشتر در تمایلات پست آدمی به کار می رود که اگر با او از این دنیا به آخرت، منتقل شود، موجب شقاوت او در آخرت می گردد. ما یک تمایلات خوب، بالا و متعالی داریم که موجب سعادت انسان در دنیا و آخرت می شود؛ اما یک تمایلات پست هم داریم و خداوند می فرماید:

﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ...﴾^۲

[ای پیامبر!] زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می فرستیم و به وسیله آن، گیاهان زمین (سرسبز می شود و) در هم فرومی رود. اما بعد از مدتی می خشکد و بادهای آن را به هر سو پراکنده می کند

این همان حیات دنیاست که شامل تمایلات پست دنیای می شود و زائلند. شهوات و لذت هایی که انسان در این دنیا دنبال می کند، در زمره حیات دنیا قرار می گیرد.

در برخی روایات هم داریم که: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»^۳؛ ولی به معنای کل زندگی ماقبل آخرت است؛ یعنی یکی از معانی دنیا محسوب می شود؛ چون معانی دنیا در استعمالش متعدد است و دنیا در مقابل آخرت به معنای عالم گذرا در برابر عالم بعد و آخرت که عالم پایدار و جاودان است، قرار می گیرد. پس گاهی به تمایلات پست آدمی، عالم دنیا گفته می شود؛ لذا در روایات ما گاهی دنیا به این معنا به کار برده شده و گاهی به معنای دیگر؛ ولی هیچ یک از این دو معنا در این تعریف امامت، منظور نیست. پس دنیایی که در مقابل دین قرار می گیرد، به چه معناست؟

عرض ما این است که این گونه تقابل را در منابع دینی مربوط به مذهب اهل بیت علیهم السلام و در قرآن کریم نداریم و دنیا در مقابل دین قرار داده نشده است. این تقابل، ریشه در فرهنگ جاهلی دارد که بنی امیه آن را احیا و تقویت کردند که امور دین، مربوط به اموری است که به زندگی اخروی انسان، تعلق دارد و شامل واجبات فردی و عبادی می شود و ظاهراً این دو را مجموعاً «دین» می نامند. مثلاً نماز، زکات، روزه، حج و مانند آن را از دین می شمارند. اما امور دنیا چیست؟ اداره شؤون مردم، سیاست، اقتصاد عمومی مردم و روابط اجتماعی از امور دنیا هستند.

آغاز تفکیک بین دین و دنیا نزد اهل سنت

آغاز تفکیک بین دنیا و دین که بذرش به دست بنی امیه، افشانده شد، از روایتی شروع شده است که در کتب اهل سنت، خصوصاً در صحاح ایشان آمده و مخالف نص قرآن کریم است؛ ولی در عین مخالفت بانص قرآن کریم، در کتب حدیثی شان آمده و به آن، اعتماد هم می کنند. این حدیث، عجیب است و متنش هم دلالت می کند که قطعاً از احادیث

۱. سوره نجم: ۲۵.

۲. سوره کهف: ۴۵.

۳. عوالی اللئالی؛ ج ۱، ص ۲۶۷.

موضوعه، محسوب می شود؛ یعنی وضع گردیده و به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده است. خلاصه معنای حدیث این است که: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَنْصَارٍ مِنَ الْأَنْصَارِ يَنْقَحُونَ النَّخْلَ وَقَالَ لَهُمْ: أَيُّ شَيْءٍ تَصْنَعُونَ؟ حضرت رسول ﷺ بر تعدادی از انصار، گذر کرد و دید که دارند نخل را گردافشانی می کنند؛ یعنی گرد را از درخت نر می گیرند و به درخت ماده می پاشند تا بارور شود. حضرت طبق این روایت به آنان فرمود: شما چه کار می کنید؟ پاسخ دادند داریم گردافشانی می کنم تا نخل ها بارور شوند. حضرت به آنان فرمود: این کار را رها کنید؛ چرا این کار را می کنید؟ آن ها نیز کار را رها کردند و دست از گردافشانی برداشتند. در سال بعد که وقت محصول رسید، نخلشان بارور نشد و خرما نداد. لذا به نزد رسول اکرم ﷺ آمدند و گفتند: شما فرمودید دست از تلقیح بکشید و ما نیز چنین کردیم؛ اما نخل های ما بدون محصول ماندند و به خاک سیاه نشستیم؛ چون امسال، هیچ محصولی نداریم. رسول خدا ﷺ فرمود: إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ أُمُورِ دُنْيَاكُمْ فَلَا تَطِيعُونِي وَلَكِنْ أَطِيعُونِي فِي أُمُورِ دِينِكُمْ^۱.

این حدیث جعلی که قطعاً به دست بنی امیه و کسانی که قبل از آنان هم مکتب و مرام ایشان را طی می کردند، ساختند؛ یعنی کسانی که راه جاهلیت را می پیمودند. آیت الله جوادی آملی، استاد بزرگوار ما در همین ایام اخیر می فرمود: جاهلیت، غیر از جهالت و جهل است؛ جاهلیت، مربوط به نظام اجتماعی است و اگر در روایت می خوانیم: «مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲ به این معناست که میتۀ او میتۀ وابستگی به یک جامعه غیراسلامی است و کسی که امام زمانش را بشناسد، میتۀ او، وابسته به جامعه ای غیراسلامی نخواهد بود. البته سخن ایشان درست است و ما درباره این حدیث هم بحث خواهیم کرد.

خلاصه، این دوگانه دین و دنیا از اینجا شروع شده و هدف از ایجاد این دوگانگی هم این بود که بگویند تعیین خلیفه بعد الرسول، کار رسول خدا نیست و رسول خدا نباید در این کار، دخالت کند؛ چون تعیین خلیفه، رهبر سیاسی و حاکم سیاسی، از امور دنیاست و اگر من درباره امور دنیا چیزی به شما گفتم، به سخن من گوش ندهید. آنان می خواستند با این کار، همه احادیث مربوط به ولایت، امامت و خلافت بعد از رسول اکرم ﷺ را بی اثر و وانمود کنند که از امور دنیاست؛ چیزی شبیه «حسبنا کتاب الله» که آن آقا در زمان رسول اکرم ﷺ گفت.

این نقطه آغاز دوگانه بین دین و دنیا است. ولی در فرهنگ اهل بیتی و فرهنگ قرآنی، دین داریم و دین شامل همه آن چیزی است که بشر به آن نیاز دارد؛ چه مربوط به این عالم باشد چه مربوط به عالم اولی که از آن به عالم دنیا در مقابل عالم بعد، تعبیر می شود؛ چه مربوط به عالم دیگر. تعبیر «عالم اولی» در مقابل آخرت، درست است و ما ابایی از آن نداریم؛ اما دنیا در مقابل دین نیست و قرار دادن آن در برابر دین، غلط است؛ مگر جریاً علی مصطلح الناس باشد؛ چون گاهی ممکن

۱. «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَمِعَ أَصْوَاتًا فَقَالَ: مَا هَذِهِ الْأَصْوَاتُ؟ قَالُوا: النَّخْلُ يُأْبِرُونَهُ، فَقَالَ: لَوْلَمْ يَفْعَلُوا لَصَلَحَ ذَلِكَ، فَأَمْسَكُوا فَلَمْ يَأْبِرُوا عَاقَتُهُ فَصَارَ شَيْصًا، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: إِذَا كَانَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ فَشَأْنُكُمْ وَإِذَا كَانَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ دِينِكُمْ فَلِإِيَّيَّ؛ از انس بن مالک نقل شده است که پیامبر ﷺ صدایی را شنید و فرمود: این صداها چیست؟ گفتند: درختان خرما را لقاح می کنند. پیامبر ﷺ فرمود: اگر این کار را نکنند، بهتر خواهد بود. سپس آنها دست نگه داشتند و درختان خرما را لقاح نکردند و درختان به حالت شخیص (خرماهای نارس و نامناسب) درآمدند. این موضوع به پیامبر ﷺ گزارش شد و ایشان فرمود: اگر چیزی از امور دنیای شما باشد، مربوط به شماست و اگر چیزی از امور دین شما باشد، به من مربوط است؛ [صحیح ابن حبان؛ ج ۱، ص ۲۰۱].

۲. المحاسن؛ ج ۱، ص ۹۲.

است در برخی روایات ما دین در مقابل دنیا هم به کار برده شده باشد اما جریاً علی ما اصطلاح علیه الناس است؛ وگرنه در فرهنگ شیعی و اهل بیتی و قرآنی، دین، مربوط به همه چیز است که در دنیا و آخرت، مورد نیاز سعادت بشر باشد. در یک اصطلاح دیگر، از دین به مجموعه اوامر و نواهی الهی، تعبیر شده و این اوامر و نواهی، محدود به این عالم و حد خاصی نیست؛ بلکه مربوط به هر چیزی که در سعادت انسان، دخالت داشته باشد؛ چه امور فردی، چه امور اجتماعی، چه امور مربوط به این عالم و چه امور مربوط به عالم دیگر، بنابر آنچه این واژه بر آن دلالت دارد، همه تحت واژه «دین» می‌گنجد. قوانین مربوط به زندگی و رفتار انسان، دین است و به انسان می‌گوید چگونه رفتار کند؛ چه رفتارهای مربوط به این عالم باشد؛ چه رفتارهای مربوط به عالم دیگر.

پرسشگر: امامت، مربوط به امور این دنیا است نه عالم آخرت.

معظم له: یعنی «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»^۱ مال این دنیا است؟! مراد از این «یوم» امروز نیست. قبل از این آیه می‌فرماید: «يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا»^۲ و بعد می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْفِيَ كِتَابُهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»^۳ این مربوط به این دنیا است؟! پس امامت، امامت انسان است؛ چه در این دنیا چه در آن دنیا؛ «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»^۴ و «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»^۵. فرعون امام لکن امام یهدی قوم الی النار: «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ»^۶.

تعریف جامع از امامت

به این نتیجه می‌رسیم که اگر بخواهیم تعریفی جامع‌تر برای امامت، بیان کنیم، همان «ولاية الأمر» است مطلقاً. این تعبیر «ولاية الأمر» هم قرآنی است و هم در فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام و روایات وارده از ایشان، بیشتر برای رساندن معنای امامت به کار می‌رود و «الأمر» هم مطلق است؛ یعنی ولایت هر امر و فرمانی به دست آنان است و این امر و فرمان هم امر و فرمان مربوط به همه رفتارهای انسانی است. انسان در زندگی اش هر فعل اختیاری که انجام می‌دهد، در پاسخ به یک فرمان، انجام می‌دهد. البته در یک معنای عام‌تر در فرهنگ قرآنی، هر فعل و انفعالی در جهان، برخاسته از امر است: «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۷. این «كن» الهی، مصدر تمام چیزهایی است که در دنیا اتفاق می‌افتد و شامل هر فعل و حرکتی می‌شود. هرچه در این دنیا رخ می‌دهد، مصدرش فرمان «كن» الهی است که از آن به «امر» تعبیر شده و ولایت این امر الهی در این جهان و زندگی انسان به دست امام سپرده شده تا او امر و نهی کند تا افعال مردم طبق امر و نهی او - که امر و نهی خداست - انجام گیرد و لذا در قرآن کریم می‌خوانیم: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۸. اولی

۱. سوره اسراء: ۷۱.

۲. همان: ۵۲.

۳. سوره انبیاء: ۷۳.

۴. سوره قصص: ۴۱.

۵. سوره هود: ۹۸.

۶. سوره نحل: ۴۰.

۷. سوره نساء: ۵۹.

الأمر چه کسانی اند؟ ائمه هدی علیهم السلام هستند؛ کسانی که بعد از رسول خدا صاحب امرند. در جای دیگر هم می‌فرماید: «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»^۱ و در چند جای قرآن فرموده است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ»^۲. «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا»^۳ هم اشاره به هدایت بالأمر است که کار امام، محسوب می‌شود؛ لذا با اینکه این تعریف امامت به «ریاسة عامة في أمور الدنيا والدين» را غلط نمی‌دانیم، لکن می‌گوییم این اصطلاح دین و دنیا و تقابله‌شان با کاربرد واژه «دین» در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام سازگار و یک‌دگانه دقیق نیست؛ لذا آنسب و اولی در تعریف امامت، این است که بگوییم: «الإمامة هي ولاية الأمر في كل ما يرتبط بفعل الإنسان فرداً أو مجتمعاً» و مراد از فعل انسان هم فعل اختیاری اوست.

پرسشگر: ولایت تشریعی یا تکوینی؟

معظم‌له: وقتی از فعل اختیاری می‌گوییم، مرادمان ولایت تشریعی است.

پرسشگر: ...

معظم‌له: فرق نمی‌کند. این ولایت ادامه پیدا می‌کند. ولایة الأمر در عقبی هم ادامه می‌یابد. در دنیا این ولایت در شکل اتباع و تبعیت، خود را بروز می‌دهد که به «اطاعت» تعبیر می‌شود. در قرآن کریم هم تأکید شده که: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۴ لذا می‌گوییم رسول دو کار اصلی دارد: یکی ابلاغ امر خدا و دیگری اجرای امر خدا؛ یعنی باز هم رسول همان صاحب الأمر است؛ از این رو می‌فرماید: «إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ»^۵ یا «أَرْسَلْنَا صَالِحًا» یا «أَرْسَلْنَا شُعَيْبًا» و همه به مردم گفتند: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»^۶؛ یعنی فرمان مرا اطاعت کنید؛ «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۷ یعنی لیطاع امره، پس صاحب امر است؛ لذا در آینده خواهیم گفت که: کل رسول، هو نبی و امام؛ یعنی وقتی نبوت و امامت در کسی جمع می‌شوند، رسول می‌شود. ممکن است نبی‌ای نبی مأمور تبلیغ احکام خدا باشد اما امام نباشد؛ یعنی بیده الأمر نباشد؛ فرمانروا نباشد؛ مثل نبی بنی اسرائیل که خدا درباره او حکایت می‌کند: «أَلَمْ تَر إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»^۸؛ ملک است یعنی صاحب امر است که حتی بر خود این نبی هم ولایت داشت: «فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ»^۹؛ طالوت، فرمانروا شد، «قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي»^{۱۰}. این «من» بودن، مربوط به آن

۱. همان: ۸۳.

۲. سورة انبياء: ۷۳.

۳. سورة سجده: ۲۴.

۴. سورة نساء: ۶۴.

۵. سورة نوح: ۱.

۶. سورة شعراء: ۱۰۷ و ۱۰۸.

۷. سورة بقره: ۲۴۶ و ۲۴۷.

۸. همان: ۲۴۹.

۹. همان.

فرمانرواست که هرکسی از او یعنی از فرمانش تبعیت کند، از او می شود. این را هم تحلیل خواهیم کرد که چرا کسی که نه تنها از رسول، بلکه از فرمان هر کس دیگری اطاعت و تبعیت کند و او را به عنوان فرمانروا بشناسد، من او می شود؛ بخشی از شخصیت او می گردد. وقتی فرمانرواست و فرمان می دهد و دیگران از فرمانش تبعیت می کنند، تبدیل به یک شخصیت جمعی می شود و کسانی که از او تبعیت کنند، بخشی از شخصیت جمعی او می گردند؛ لذا حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

«...أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُورٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ، أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيَّةٍ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيَّةٍ، أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدُرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ...»^۱

هان! هر پیرویی را پیشوایی است که به او اقتدا می کند و از نور دانشش پرتو می گیرد. بدانید که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و فرسوده و از خوراکش به دو گرده نان بسنده کرده است. البته شما از عهدۀ چنین کاری بر نمی آید، اما با پارسایی و سخت کوشی [در عبادت] و عفت و درست کاری مرایاری رسانید.

و «أَعِينُونِي» در اینجا معنا پیدا می کند؛ یعنی امام را در مأموریت امامتیش، یاری کنید. امام وقتی امام شد، یک شخصیت اجتماعی پیدا می کند و در این صورت، اتباع او و الذین يتبعونه هم بخشی از شخصیت اجتماعی او می گردند. و این اتباع هرچه خوب کار کنند و به امر او بهتر عمل نمایند، او را در این شخصیت اجتماعی، یاری رسانده اند و بارش را سبک کرده اند.

پرسشگر: در این صورت دیگر اختیار انسان انقطاع پیدا می کند.

معظم له: چرا؟ انسان هم اختیار دارد و اختیارش تمام نمی شود. در آن عالم هم اختیار دارد. اختیار، اختیار است؛ اما اختیارش در عالم دیگر، راهش مشخص است و اختیاری است که از اراده اش نشأت می گیرد و همچنان نیز وجود دارد اما راه دیگری ندارد؛ یعنی در آنجا همه چیز، کانالیزه می شود؛ وگرنه در آنجا هم اختیار دارد و حرف می زنند؛ لذا گاهی خدا می فرماید به آنها اجازه ندهید حرف بزنند و این به این معناست که اگر به آنها اجازه دهند، می توانند صحبت کنند.

پرسشگر: این امر، تشریعی است؟

معظم له: اگر گفتید امری که هست، اعم از امر تکوینی و تشریعی است، ولایة الأمر است. امامت، ولایة الأمر است؛ منتها اگر بگویید امری که خدا به ائمه علیهم السلام واگذار کرده، تنها امر تشریعی نیست، بلکه أوکل إلیهم الأمر کله.

پرسشگر: این ولایت بر دیگران هم صادق است.

معظم له: لازم نیست که صادق باشند، لیس لهم ولایة الأمر. ولایة الأمر قرآنی این است. امامت را از دیدگاه قرآن، تعریف می کنیم. آنها^۲ هم تولّوا الأمر، اما تولّوه بغیر الأمر. آنها هم جعلوا أنفسهم مکان ولایة الأمر. این بستگی به این دارد که شما امر را چگونه تفسیر کنید؛ وگرنه ولایت، ولایة الأمر است. امامت، ولایة الأمر است. آنها حق امر تشریعی را هم نداشتند، چه رسد به امر تکوینی. اینکه شما می گوید دارند یا ندارند، یعنی ما معتقدیم که آنها هم چیزی دارند؛ ولی ما می گوئیم چیزی ندارند؛ نه امر تکوینی و نه امر تشریعی. امر تشریعی هم در اختیار آنان نیست؛ آنان جعلوا أنفسهم فی هذا المكان، لکن لم

۱. نهج البلاغه؛ نامه ۴۵.

۲. دیگران غیر از اهل بیت.

یستطیعوا أن يجعلوا أنفسهم في مقام ولاية الأمر التكويني، لو استطاعوا لجعلوه. یعنی در امر تشریعی توانستند چنین کنند و با غضب مقام خلافت و امامت، خود را در این جایگاه ولایت امر تشریعی قرار دهند و اگر می توانستند، می کردند؛ همان طور که خدای متعال در محاجه ابراهیم علیه السلام با نمرود، نقل می کند و می فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ»^۱ یعنی می خواست برای خودش ولایت تکوینی هم قائل شود؛ اما حضرت ابراهیم علیه السلام با جوابی که داد، به دهانش زد: «قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۲؛ یعنی تکوین به دست تو نیست؛ وگرنه او اگر امکان می داشت، مدعی ولایت تکوینی هم می شد و «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^۳ [که فرعون گفت] یعنی همین. این آیه اتفاقاً همین را می گوید که ولایت تکوینی به دست ماست و هرکس بخواهد در این دنیا خوشبخت شود، باید از ما تبعیت کند. اینها اگر بتوانند ولایت تکوینی مطلق را برای خودشان قائل شوند، می شوند ولی یا نمی توانند و یا مردم از آنها قبول نمی کنند؛ وگرنه ولایت امر را مطلق برای خودشان قائلند و مدعی اند که نحیی و نمیت، نعرّ و نذل؛ لذا خدا در مقابلشان می فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۴ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۵. این دو آیه واقعاً از آیات عجیبند که ولایت تشریع و تکوین را در اختیار خدای متعال می دانند و می گویند ولایت از آن اوست؛ «لَهُ الْمُلْكُ»^۶ و این ملک، اعم از ملک تشریعی و تکوینی است.

پرسشگر: امامت هم ولایت امر است؟

معظم له: بله، امامت یعنی ولایت امر ولی نه مفهوماً بلکه مصداقاً مترادفند وگرنه امامت، آن است که جلو است و ولایت امر آن است که امر به دست اوست؛ منتها این در عالم تطبیق و مصداق، متطابقاند. آن که جلوی هم می افتد، کسی است که امر به دست اوست.

پرسشگر: این طبق اعتقادات ماست؟

معظم له: بله، ما معتقدیم که ولایت امری که به ائمه اطهار علیهم السلام داده شده، اعم از ولایت تکوینی و تشریعی است.

پرسشگر: ...

معظم له: او نبی است ولی امام است.

پرسشگر: ...

معظم له: اگر کسی معتقد نباشد، امر را منحصر در تشریع می کند؛ وگرنه باز هم ولایة الأمر است، اما در این جنبه، ما می گوییم الف و لام در «ولایة الأمر» الف و لام جنسیت است و شامل کل امر، اعم از تکوینی و تشریعی است.

۱. سوره بقره: ۲۵۸.

۲. همان.

۳. سوره نازعات: ۲۴.

۴. سوره آل عمران: ۲۶ و ۲۷.

۵. سوره انعام: ۷۳؛ سوره فاطر: ۱۳؛ سوره زمر: ۶؛ سوره تغابن: ۱.

پرسشگر: ...

معظم له: ما نمی دانیم، ممکن است که درباره رسل الهی قبل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین چیزی گفته شود که دلیلی بر اثبات ولایت تکوینی برایشان نداریم. ولایت تکوینی مورد نظر ما که می گوئیم با ولایت تشریعی است و ولایت مطلق است، مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله است: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۱ که گفته ایم مراد از «خلیفه» رسول اکرم صلی الله علیه و آله است نه حضرت آدم. آدم علیه السلام زمینه ساز این خلافت کبری و از مهملین این خلافت است. در قرآن هم نداریم خلیفه ای که خدا درباره اش فرمود: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲، آدم علیه السلام است؛ بلکه مرادش خلیفه مطلق است و ملائکه از همین ترسیدند که خلیفه یعنی اینکه همه چیز در اختیار او باشد؛ و در هر چیز، فرمان بدهد؛ درحالی که هوای نفس هم دارد: «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»^۳؟ ما در اینجا حرفی داریم که مراد از این خلیفه در این آیه، رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

پرسشگر: ...

معظم له: همین را عرض می کنیم «اماماً» در آیه، آیا امامت تکوینی را هم شامل می شود؟ دلیل نداریم بر اینکه امری که به آنها واگذار شده، شامل تکوین هم باشد. مشکل است به این قائل شویم، البته می شود قائل گردید؛ اما باید قائل شد که در ولایت تکوینی، اجازه اعمال در یک محدوده خاص به آنها داده می شده است.

پرسشگر: وقتی معجزه می کردند و مثلاً عصا مار می شد، ولایت تکوینی نیست؟

معظم له: بله، منتها در محدوده اعجاز، به آنها ولایت داده می شود. منتها از مجموع روایات و ادله ای که داریم، استفاده می شود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مقامی فوق ملائکه دارد و همین «اسجدوا لآدم»^۴ نشانه ولایت تکوینی است. معنایش این است که ولایت تکوینی هم به آدم داده شده؛ اما شاید اجازه اعمالش محدود به موارد خاص بوده است و جایی که اجازه اعمال این ولایت به آنها داده می شده، محدود بوده است؛ اما اگر اجازه داده نمی شد، حق اعمال نداشتند. در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله از ادله استفاده می کنیم که حتی اجازه اعمال به آن حضرت داده شده و هر جا که می خواست، می توانست اعمال ولایت کند.

در مسأله موسی علیه السلام و عالم که گاهی از او به «خضر» تعبیر می شود و در سوره «کهف» به داستان اشاره شده. باز هم از قرائن، استفاده می شود که ولایت تکوینی داشته و حضرت موسی علیه السلام دارای ولایت تشریعی بوده؛ یعنی کارهایی که خضر علیه السلام می کرده، براساس ولایت تکوینی بوده نه ولایت تشریعی؛ لذا اعتراضات موسی علیه السلام به او نیز همین را نشان می دهد؛ چون در جواب موسی علیه السلام فرمود: «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي»^۵؛ پس معلوم می شود که یک امر الهی بوده و او به آن عمل می کرده و آن هم امر تکوینی بوده است. قتل غلامی که می فرماید: «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ»^۶ مثل یک غلام بوده که مریض می شود و می میرد و این یکی از اسباب تکوینی است. آقای خضر یا عالم، یکی از اسباب تکوینی اراده الهی

۱. سوره بقره: ۳۰.

۲. همان.

۳. سوره کهف: ۸۲.

۴. همان: ۷۴.

بوده و عمر این غلام در اینجا باید به پایان می‌رسیده و او به پایان رسانیده است. او مأمور تشریع نبوده، ولی موسی علیه السلام که مأمور تشریع بوده، اعتراض می‌کرده که چرا چنین کاری کردی؟ چون از دیدگاه تشریع، غلط است. اما حضرت خضر علیه السلام به او می‌گفت: شما در جریان نیستی: «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»؛ یعنی به ولایت تکوینی ما آگاهی ندارد.

پرسشگر: ...

معظم‌له: او قطعاً حضرت موسی علیه السلام بود، منتها به این امامی که موسی علیه السلام بود، گفته شده بود که باید از او تبعیت کند: «قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مِنِّي مَا عَلَّمْتَ رُشْدًا»^۱.

پرسشگر: چرا از او باید اتباع کند؟

معظم‌له: اتباع در اینجا اتباع در امر تکوین است نه در تشریع. «هَلْ أَتَّبِعُكَ»؟ خدا هم خواست به حضرت موسی علیه السلام نشان دهد که ماورای اختیاراتی که دارد، اختیارات دیگری هست که ندارد. مثلاً از همین داستان، استفاده می‌کنیم که ولایت تکوینی در اختیار موسی علیه السلام نبوده؛ یعنی یا در این محدوده و زمان، از او گرفته شده یا به طور کلی، ولایت تکوینی او به حدود خاصه موارد اعجازی، محدود بوده است؛ یعنی مواردی که مردم طلب کنند. در قرآن کریم هم کراراً آمده که رسول می‌گوید: معجزه به دست و در اختیار من نیست. معلوم می‌شود که این محدوده از ولایت تکوینی باید با اجازه مستقیم خدا باشد و اختیارش به تمام معنا به رسول، واگذار نمی‌شده است.

نتیجه بحث

ماحصل بحث ما این است که از مجموع منابع دینی و اسلامی ما استفاده می‌شود تعریف جامع‌تر برای امامت، این است که «الإمامة هي ولاية الأمر في كل فعلٍ من أفعال الإنسان الفردية أو الاجتماعية».

پرسشگر: این نشان می‌دهد که ولایت، مقید است.

معظم‌له: چرا مقید باشد؟

پرسشگر: اگر اتباع باشد، خداوند می‌خواهد ...

معظم‌له: خداوند می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ».

پرسشگر: ایشان فقط دارد حسابرسی را می‌گوید.

معظم‌له: اتباع است. وقتی در این دنیا اتباع کردند، در آن دنیا هم تابع او می‌شوند؛ هر جا او رفت، اینها هم می‌روند. او به کجا می‌رود؟ اگر او به بهشت می‌رود، اینها هم به بهشت می‌روند و اگر او به جهنم برود، اینها هم به جهنم می‌روند. تبعیت می‌کنند.

پرسشگر: ...

معظم‌له: ولایة الأمر است. الإمامة هي ولاية الأمر في كل ما يتعلق بفعل الإنسان؛ فرداً أو مجتمعاً.

پرسشگر: ...

۱. همان: ۶۸.

۲. همان: ۶۶.

معظم له: نه، اگر گفتیم بفعل الإنسان، این ولایت امر، بیشتر مورد بحث ماست اما ولایت امر تکوینی به آن صورت، مورد بحث ما نیست.

پرسشگر: ...

معظم له: عرض کردم که چون این حوزه، حوزه بحث ماست، چنین می‌گوییم. اصل امامت، ولایت الأمر مطلقاً است؛ ولایت الأمر من الله سبحانه. این معنای امامت است؛ منتها امامتی که بین ما و مکاتب غیر امامی، بیشتر موضوع بحث است، ولایت الأمر در فعل فردی و اجتماعی انسان است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين